

نگاهی دیگر به ترجمه قرآن استاد فولادوند

مجید فلاح پور

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

چکیده

در طی عمر دراز دامن ترجمه قرآن کریم، ترجمه‌های زیادی به رشته تحریر درآمده که در برخی صحت و دقت مورد نظر بوده و در برخی شیوایی و روانی غلبه داشته است. در شماری از آنها نیز به حق، هم صحت و هم شیوایی، هر دو با هم وجهه همت بوده است. از مهمترین عوامل شکوفایی ترجمه‌های دقیق و شیوا، تیزبینی نقادان ژرف‌نگری است که با نقد بدون غرض و مته‌دانانه خویش بازار ترجمه‌های صحیح و دقیق را رونق می‌بخشند. ضرورت و اهمیت نقد هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم هنوز هیچ ترجمه صددرصد صحیح و بی‌غلط و در عین حال شیوا و روان نوشته نشده است و ترجمه‌های موجود با چنین ترجمه‌ای فاصله زیادی دارد.

یکی از بهترین ترجمه‌های پس از انقلاب شکوهمند اسلامی، که دقت و صحت همراه با شیوایی و روانی در آن مشهود است؛ ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند است که این ترجمه نیز پس از انتشار در معرض نقد ناقدان تیزبین قرار گرفت. اما طبیعی است که هر ناقدی تنها به بخشی از این ترجمه پرداخته، مجال نقد و نظر برای دیگران نیز همچنان باز باشد. در این نوشته نیز کوشش شده است بخشی از این ترجمه، یعنی سوره انبیا از جزء هفدهم قرآن مورد بررسی و نقد و نظر قرار گیرد؛ به این امید که ترجمه‌های آینده از صحت و دقت و رسایی و شیوایی بیشتر برخوردار باشد.

مقدمه

ترجمه بی‌غلط قرآن کریم آرزوی دوردست و دیرباب و بلکه دست‌نیافتنی است که فارسی‌زبانان عاشق قرآن با بیش از هزار سال سابقه پرداختن به ترجمه قرآن، همچنان آن را در سر می‌پرورانند. گو اینکه هیچ‌یک از مترجمان پیشین و پسین، ادعای دست یافتن به چنین امری را نداشته‌اند، در عین حال در نتیجه همت‌های والا و تلاش‌های بی‌دریغ این بزرگان، قطعاً ترجمه‌های کم‌غلط‌تری تهیه شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت با تلاش‌های جدی‌تر و کوشش‌های جمعی هر چه بیشتر به این آرزوی بعید‌المنال نزدیک و نزدیکتر می‌شویم که برخی رؤیاها صادقانه^(۱) است.

مترجمان ارجمندی در دوران معاصر به ترجمه قرآن به زبان فارسی اقدام کرده که هر کدام به سهم خویش در نشر معارف قرآنی توفیق داشته‌اند. البته در میان مترجمان معاصر تعداد کمی پیش از انقلاب به این مهم دست زده‌اند ولی بعد از انقلاب که زمینه گسترش و ترویج فراگیر معارف اسلامی و قرآنی فراهم شد، اندیشمندان بیشتری، ترجمه‌های بسیار ارزشمندی از این معجزه جاویدان ارائه کرده‌اند.

یکی از ارزشمندترین و دقیقترین ترجمه‌های فارسی معاصر توسط استاد محمدمهدی فولادوند انجام گرفته است که هیأت علمی دارالقرآن الکریم «دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی»، آن را تحقیق، بررسی و ویرایش کرده و به دست استاد بهاء‌الدین خرمشاهی نیز ویرایش فنی و نهایی شده است. این ترجمه به گواهی پنج تن از محققان نخبه حوزه و دانشگاه از حیث صحت و امانت و روانی و شیوایی در میان ترجمه‌هایی که در پنجاه سال اخیر، انجام گرفته، بهترین ترجمه فارسی است^(۲).

البته در این ترجمه، مترجم محترم یا ویراستاران از تجربه‌ها و تلاش‌های بی‌دریغ سایر مترجمان نیز استفاده جدی و گسترده‌ای کرده‌اند^(۳)، اما با همه دقت و ارزشمندی، بی‌غلط و بی‌اشکال نیست و با ترجمه کاملاً بی‌غلط بسی فاصله‌ها دارد^(۴). از این رو با

اعتراف به ارزشمندی و دقت در این ترجمه، باید در نظر داشت که هنوز مجال تلاش و کوشش برای قرآن پژوهان و مترجمان دانشمند قرآن کریم همچنان باقی است تا با توفیقات الهی به ترجمه‌ای کاملاً بی‌غلط و دقیق نزدیکتر شویم.

در چند سال اخیر و پس از انتشار این ترجمه توسط نقادان تیزبین، نقدهایی در نشریات قرآن پژوهی بویژه فصلنامه بینات منتشر گردید که در این مقاله نیز از آنها استفاده شده است؛ ولی با توجه به گستردگی ترجمه کل قرآن مجید، به طور طبیعی هر ناقدی تنها به بخش کوچکی از این ترجمه می‌تواند، بپردازد و از بخش اعظم آن بازمی‌ماند.

از این رو در این نوشته به بررسی و نقد تنها جزء هفدهم قرآن مجید، آن هم فقط سوره انبیاء از ترجمه استاد فولادوند پرداخته شده و مواردی به عنوان اشکال یا کم‌دقتی در این ترجمه مطرح گردیده است که امید می‌رود در چاپهای بعدی اصلاح گردد.

جزء هفدهم - سوره انبیاء

۱- در ترجمه «بسم الله الرحمن الرحیم» آورده‌اند: به نام خداوند رحمتگر مهربان. در این ترجمه، مترجم محترم به قصد ترجمه دقیقتر، کلمه رحمتگر را در ترجمه «رحمان» آورده و در ترجمه «رحیم» همان کلمه مهربان، ترجمه مرسوم را ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد نه تنها این ترجمه دقیقتر نیست، بلکه اشکالات دیگری دارد که شاید سایر ترجمه‌های معمول نیز دارای این اشکالات نباشد. اولاً کلمه «رحمتگر» کلمه‌ای مانوس و معمول نیست. ثانیاً اگر کلمه مانوسی هم بود، ترجمه دقیق و صحیح «رحمان» نمی‌تواند باشد؛ بلکه برای ترجمه کلمه «رحیم» مناسبتر است، زیرا صفت رحمان ویژه خدای تعالی است و حتی گاه به جای لفظ جلاله «الله» نیز به کار می‌رود؛ به عبارت دیگر «رحمان» صفت ویژه خدای تعالی است که گاهی به ذات باری تعالی نیز اطلاق می‌شود و

در واقع یکی از نامهای خدای تعالی است. در قرآن کریم نیز آمده است: «قل ادعوا الله اوادعوا الرحمن» اسراء / ۱۱۰. ثالثاً ترجمه «رحمان» به رحمتگر اساساً شیوا و روان نیست، چون تنها یک پسوند «گر» که نشانه صفت فاعلی است بر کلمه عربی «رحمت» افزوده، و کلمه «رحمتگر» ساخته شده است که هم مأنوس نیست و هم ترجمه عربی به فارسی روان نمی‌شود؛ چون به جای یک کلمه عربی، کلمه عربی دیگری را با ترکیب ریشه همان کلمه با یک پسوند فارسی، معادل‌سازی کرده‌ایم که معنای آن کلمه اصلی را نیز نمی‌رساند؛ چرا که در معنای رحمان گفته‌اند: آن که دارای رحمت واسعه و فراگیر است که رحمتش همگان را شامل می‌شود. از این رو گفته شده که «رحمان»، رحمتش هم شامل مؤمن و هم شامل کافر می‌شود ولی «رحیم»، رحمتش تنها شامل مؤمنان می‌گردد. لذا کلمه رحمان را صیغهٔ مبالغه و بر وزن فعلان و رحیم را صیغهٔ مبالغه و بر وزن فعیل دانسته‌اند که مبالغهٔ کلمه «رحمان» از «رحیم» بیشتر است (۵).

علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید: «کلمهٔ رحمان صیغه مبالغه است که بر کثرت رحمت دلالت می‌کند، ولی کلمهٔ رحیم صفت مشبیه است که ثبات و بقا و دوام را می‌رساند، پس خدای رحمان معنایش خدای کثیرالرحمه و معنای خدای رحیم، خدای دائم‌الرحمه است. از این رو رحمان دلالت می‌کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسانها اعم از مؤمنان و کافران می‌شود ... و رحیم بر نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی او دلالت می‌کند؛ رحمتی که تنها شامل مؤمنین می‌شود (۶)؛ «وکان بالمؤمنین رحیماً» احزاب / ۴۳.

نکتهٔ دیگر اینکه در معنی کلمه «رحمت» دو عنصر نهفته است: یکی فضل و احسان و نعمت و دیگر رأفت و دوستی و مهربانی است (۷).

از سوی دیگر روشن است که در ترجمهٔ دقیق واژگان، باید معادلهایی انتخاب شود که بار معنایی واژگان اصلی را داشته باشد. اما معادلهای فارسی مرسوم در ترجمه‌های

رحمان و رحیم به هیچ وجه بار معنایی آنها را دربر ندارد. از همین رو باید اعتراف کرد که برخی الفاظ زبان فارسی در رساندن معانی کلمات قرآنی ناتوان و نارساست. ولی به هر حال شاید ترجمه مرسوم «به نام خدای بخشاینده مهربان» یا «به نام خداوند بخشنده مهربان» از ترجمه آقای فولادوند در معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» مناسبتر باشد. ترجمه آقای دکتر ابوالقاسم امامی نیز خصوصاً از کلمه «رحمان» جالب و مناسب است. او در ترجمه «بسم الله الرحمن الرحيم» آورده است: به نام خداوند مهرگستر مهربان^(۸). اما مناسبتر و دقیقتر از ترجمه‌های مزبور، ترجمه آقای دکتر بی‌آزار شیرازی است که در ترجمه «بسم الله الرحمن الرحيم» آورده‌اند: به نام خدایی که رحمتش گسترده و مهرش پیوسته است^(۹).

البته ناگفته نماند که در ترجمه اخیر عنصر تفسیر به کمک ترجمه آمده و در واقع ترجمه با تفسیر آمیخته شده است.

۲- آیه ۴ جمله «فلیأتنا بآیه کما ارسل الاولون» ترجمه شده است: پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.

به طوری که ملاحظه می‌گردد، کلمه «الاولون» که به پیشینیان ترجمه شده، به معنی مردم و مخاطبان پیامبران آورده شده است؛ در حالی که در اینجا منظور مردم نبوده‌اند، بلکه منظور خود پیامبران هستند که به سوی مردم با آیات و معجزات فرستاده شده‌اند^(۱۰). به لحاظ نحوی نیز «الاولون» نایب فاعل فعل مجهول «أُرْسِلَ» است. «ارسل» نیز از ریشه رسالت است. از این رو بدیهی است که انبیا فرستاده می‌شدند و نه مردم. لذا ترجمه صحیح چنین خواهد بود: پس باید برای ما نشانه‌ای [معجزه‌ای] بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان [پیامبران پیشین با معجزات] فرستاده شده‌اند.

بنابراین ترجمه آقای دکتر مجتبوی^(۱۱) و مرحوم الهی قمش‌ای^(۱۲) صحیح است.

۳- در آیه ۶ کلمه «قریه» به شهر ترجمه شده است که ترجمه دقیقی نیست؛ زیرا شهر

اخص از قریه است و با اینکه هر شهری قریه است ولی هر قریه‌ای شهر نیست؛ همان‌گونه که در فرهنگهای لغات آمده است، قریه به هر آبادی که دارای خانه‌های نزدیک هم و به هم پیوسته باشد، اطلاق می‌شود^(۱۳). در این صورت قطعاً شهر، قریه است ولی هر قریه‌ای لزوماً شهر نیست؛ به طوری که در عرف هم قریه به هر آبادی و روستایی اطلاق می‌گردد. راغب اصفهانی نیز در معنی قریه گفته است: قریه نامی است برای جایی که مردم در آنجا اجتماع می‌کنند^(۱۴). صاحب‌الرائد نیز در معنی قریه می‌گوید: به سرزمینی که دارای مزارع و اشجار و آبادانی، و از شهر کوچکتر است، قریه گفته می‌شود^(۱۵).

۴- در آیه ۷ عبارت «اهل الذکر» به پژوهندگان کتابهای آسمانی، ترجمه شده است که قطعاً ترجمه دقیق و درستی نیست. اگر هم منظور از «اهل الذکر» پژوهندگان کتابهای آسمانی باشد، در این صورت ترجمه نیست و تفسیر خواهد بود و لازم بود در میان گروه آورده می‌شد که با تفسیر آمیخته نشود.

شیخ طوسی در التبیان اقوال گوناگون را در این باره جمع کرده است و می‌گوید: در معنی «اهل الذکر» مفسران اختلاف نظر دارند، و درباره آن اقوالی ذکر شده است: ۱- از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود: «اهل الذکر ما هستیم». از آن رو که خداوند، پیامبر خود را در آیه «ذکر رسولاً» تلاق / ۱۰، «ذکر» نامیده است. آیه کریمه نیز شاهد بیان امیرالمؤمنین (ع) است. ۲- حسن بصری و قتاده گفته‌اند که منظور، اهل تورات و انجیل هستند. ۳- ابن زید گفته است که منظور اهل قرآن بوده است؛ برای اینکه خدای تعالی قرآن را در آیه «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» ذکر نامیده است. ۴- گروهی نیز گفته‌اند: «و اسألوا اهل الذکر» یعنی از اهل علم به اخبار گذشتگان سؤال کنید^(۱۶).

ظاهراً شیخ طوسی قول اول را قبول دارد که از قرآن هم در تأیید آن شاهد آورده و مقدم بر همه اقوال ذکر کرده است.

شیخ طبرسی نیز عیناً سخن شیخ طوسی را در مجمع‌البیان آورده و تنها به دنبال روایت امیرالمؤمنین (ع) اظهار می‌کند که از امام باقر (ع) نیز حدیثی مشابه حدیث امیرالمؤمنین (ع)، روایت شده است. ظاهراً شیخ طبرسی نیز در ترجیح قول اول تردید ندارد و لذا روایت دیگری را شاهد روایت امیرالمؤمنین (ع) می‌داند.

اکنون آنچه از نظر مترجم قرآن کریم نباید دور بماند، این است که همه این اقوال در تفسیر «اهل الذکر» بیان شده است و عنصر تفسیر نیز نباید با ترجمه درهم آمیزد، لذا اگر مترجم تنها یک قول تفسیری را پذیرفت، بهتر است در داخل قلاب یا پاورقی ذکر کند تا از ترجمه جدا شود.

از این رو به نظر می‌رسد که در ترجمه «اهل الذکر» باید خود اهل ذکر آورده شود و نظر تفسیری را از ترجمه جدا کرد؛ چنانکه آقای مجتبی در ترجمه خویش چنین کرده‌اند (۱۷).

۵- در ترجمه آیه ۱۷ «لو اردنا ان نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلین» آمده است: اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این آیه شریفه عبارت «ان كنا فاعلین» اساساً ترجمه نشده و بکلی در ترجمه جا افتاده و لذا ترجمه آیه ناقص شده است.

۶- در ترجمه آیه ۲۰ «يسبحون الليل والنهار لا يفترون» مترجم محترم آورده‌اند: شبانه‌روز، بی‌آنکه سستی ورزند، نیایش می‌کنند.

اشکال مهم این است که ترجمه «يسبحون» به نیایش می‌کنند، دقیق و رسا نیست؛ برای اینکه نیایش به معنی دعا، آفرین، ستایش و پرستش آمده است، ولی تسبیح نوعی ستایش با پرستش خاصی است که صرفاً به تنزیه و پیراستن نقایص و کاستیها از خدای تعالی اطلاق می‌شود؛ آن‌گونه که شیخ طبرسی در تفسیر جوامع‌الجامع در معنی «يسبحون» گفته است: یعنی خدای تعالی را از آنچه سزاوار صفاتش نیست، تنزیه

می‌کنند^(۱۸). بنابراین لفظ نیایش در معنی تسبیح رسا نیست و از این جهت ترجمه آقای مجتبی‌وی دقیقتر است که در ترجمه «یسبحون» آورده است: به پاکی می‌ستایند^(۱۹).

۷- آیه ۲۱ «ام اتخذوا آلهة من الارض هم ينشرون» ترجمه شده است: آیا برای خود خدایانی از زمین اختیار کرده‌اند که آنها [مردگان را] زنده می‌کنند؟

در این ترجمه دو اشکال وجود دارد: یکی اینکه در ترجمه، کلمه «برای خود» آمده است که در متن آیه شریفه چیزی به معنی «برای خود» وجود ندارد؛ لذا در چنین مواردی عبارت توضیحی باید در میان قلاب قرار گیرد تا از ترجمه جدا شود، ولی در اینجا چنین نشده است.

اشکال دوم و مهمتر این است که جمله به وسیله «آیا» سؤالی شده است؛ در حالی که اساساً جمله سؤالی نیست. به طوری که در متن آیه ملاحظه می‌گردد، آیه شریفه با «ام» عاطفه منقطعه که به معنی بلکه است، شروع شده است^(۲۰). بنابراین در اینجا «ام» را باید «بلکه» ترجمه کرد.

البته اگر استفهامی هم در کار باشد باید به جمله مقدری بازگردد که قبل از این آیه، مقدر گرفته شود، لذا اگر در میان قلاب استفهام را همراه با جمله مقدر ذکر کنند، اشکال نخواهد داشت. گرچه برخی بدون جدا کردن ترجمه از تفسیر، جمله مقدر را با ترجمه این آیه با هم ذکر کرده‌اند^(۲۱).

۸- در ترجمه آیه ۲۲ «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون» آمده است: اگر در آنها [= زمین و آسمان] جز خدا، خدایانی [دیگر] وجود داشت، قطعاً [زمین و آسمان] تباه می‌شد. پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند.

در ترجمه این آیه چند اشکال وجود دارد؛ نخست اینکه ضمیر مثنای «هما» به صورت جمع یعنی «آنها» ترجمه شده است. اگرچه ما در زبان فارسی برای صیغه مثنای

ضمیر مستقلی نداریم و ممکن است کلمه «آنها» هم برای مثنا به کار رود، به هر حال این ترجمه دقیقی نیست و اگر معادل فارسی، ضمیری به طور مشخص وجود ندارد، باید به صورت مرسوم ترجمه شود، یعنی کلمه «آن دو» را جایگزین کنیم تا معنای تثنیه در ترجمه لحاظ گردد.

اشکال دوم این است که در ترجمه «لفسدتا» ضمیر تثنیه یعنی «ا» اساساً ترجمه نشده و فعل به صورت مفرد ترجمه شده است که قطعاً دقیق نیست. بنابراین ترجمه صحیح «لفسدتا» می شود: قطعاً آن دو تباه می شدند؛ در این صورت دیگر نیازی هم نبود که در میان قلاب دوباره زمین و آسمان ذکر شود، چرا که قبلاً ذکر شده بود.

جمله آخر آیه شریفه نیز کاملاً تحت اللفظی ترجمه شده که بهتر است فعل اصلی جمله در آخر جمله آورده، و چنین ترجمه گردد: پس خداوند، پروردگار عرش، از آنچه توصیف می کنند، پاک و منزّه است.

۹- آیه ۲۴ «ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معروضون» چنین ترجمه شده است: آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته اند؟ بگو: «برهانتان را بیاورید» این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده. [نه!] بلکه بیشترشان، حق را نمی شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند.

در ترجمه این آیه، دو اشکالی که در ترجمه آیه ۲۱ وجود داشت، عیناً تکرار شده است؛ یعنی اولاً جمله سؤالی نیست و «ام» به معنی «بلکه» است که در اینجا به معنی «آیا» ترجمه شده است. ثانیاً در متن آیه چیزی معادل «برای خود» وجود ندارد و اگر آوردن آن لازم باشد، باید در میان قلاب قرار گیرد که از ترجمه متن آیه جدا شود.

البته در ترجمه این آیه، اشکالهای دیگری نیز وجود دارد: یکی اینکه عبارت «من دونه» ترجمه شده: به جای او؛ این ترجمه نیز درست نیست، زیرا «دون» به معنی غیر

است؛ از این رو «من دونه» در اینجا «به غیر او» یا «به جز او» باید ترجمه شود و به جای او، معادل دقیقی برای «من دونه» نیست.

اشکال دیگر در ترجمه «ذکر» است که به یادنامه ترجمه شده است که معادل دقیق و مناسبی نیست، لذا بهتر است در اینجا «ذکر» به یاد کرد، ترجمه شود؛ چنانکه آقایان مجتبیوی و خرمشاهی در ترجمه قرآن خود چنین کرده‌اند.

اشکال بعدی این است که در ترجمه «هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی» آمده است: این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده. به طوری که مشاهده می‌شود، جمله با صفت مفعولی به پایان رسیده و فعل ربطی «است»، حذف شده است. دو اشکال دیگر در ترجمه قسمت آخر آیه وجود دارد که در ترجمه این قسمت «بل اکثرهم لایعلمون الحق فهم معرضون» آمده است: بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن روی‌گردانند. به طوری که ملاحظه می‌گردد، در ترجمه «لایعلمون الحق» آمده است: حق را نمی‌شناسند. در صورتی که حق را نمی‌شناسند، ترجمه «لایعرفون الحق» است. از این رو ترجمه صحیح و دقیق این است که: حق را نمی‌دانند.

اشکال دیگر این است که در ترجمه «فهم معرضون» آمده است: و در نتیجه از آن روی‌گردانند. چنانکه مشهود است اولاً در این ترجمه، ضمیر «هم» ترجمه نشده است. ثانیاً «از آن» ترجمه هیچ کلمه‌ای نیست، بلکه توضیح است که باید در میان قلاب قرار گیرد.

۱۰- مترجم محترم در ترجمه آیه ۳۰ «اولم یرالذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقاً ففتقناها وجعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون» آورده‌اند: آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟

در معنای رتق و فتق آسمانها و زمین در این آیه دو احتمال جدی وجود دارد: یکی اینکه این آیه به نظریه‌های دانشمندان جدید درباره پدید آمدن آسمانها و زمین اشاره می‌کند که کهکشانها در آغاز به هم پیوسته بودند و بتدریج از یکدیگر جدا شدند و همچنین ستارگان و سیارات نیز به یکدیگر پیوسته بودند که به مرور در اثر انفجارهای عظیم سماوی از یکدیگر جدا شدند و به مرور زمان، طی میلیونها سال به صورت کنونی درآمده‌اند. مطابق این نظریه‌ها زمین و سایر سیارات منظومه شمسی نیز جزئی از خورشید بوده‌اند که در اثر برخورد با یک ستاره عظیم دیگر، انفجار بزرگی رخ داده و سیارات منظومه شمسی، از جمله زمین از خورشید جدا شده و به مرور به صورت کنونی درآمده است. بنابراین احتمال، رتق آسمانها و زمین، به هم پیوستگی آنها، و فتق آنها جدایی و گسستگی آنها از یکدیگر است.

معنای دیگری که مفسران برای رتق و فتق آسمانها و زمین بیان کرده‌اند، این است که منظور از رتق آسمانها، بسته بودن و نباریدن از آنها، و معنای فتق، گشوده شدن و باریدن از آنها، و منظور از رتق زمین، فراهم نبودن شرایط حیات و رشد و نمو گیاهان و حیوانات، و منظور از فتق، گشوده شدن زمین و رشد و نمو گیاهان و حیوانات در آن است.

این دو احتمال را مؤلف المیزان مطرح کرده است و حتی احتمال دوم را با ادامه آیه «و جعلنا من الماء کل شیء حی» را سازگار و متناسب می‌داند (۲۲).

سیدرضی نیز احتمال نخست را مطرح نموده و احتمال دوم را به صورت روایتی از امیرالمؤمنین علی (ع) این چنین نقل کرده است: «علی بن ابی طالب علیه السلام در معنی آن فرمود: یعنی اینکه آسمان باران نمی‌بارد و زمین چیزی نمی‌رویانید، پس خداوند آسمان را با بارانی ساختن و زمین را با رویانیدن نباتات، گشود (۲۳).

علامه طباطبایی نیز روایتی مشابه این روایت از امام باقر علیه السلام به نقل از احتجاج

طبرسی در بحث روایی المیزان، نقل کرده است (۲۴).

اشکالی که در ترجمه این آیه وجود دارد، این است که مترجم محترم تنها احتمال نخست را مسلم، فرض، و بر این اساس ترجمه کرده‌اند: آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم. ولی در متن آیه چنین آمده است: «ان السموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناها». به طوری که مشهود است در جمله نخست ترجمه عبارت «هر دو به هم» و در جمله دوم آن «آن دو را از هم»، ترجمه‌ای است که در متن آیه معادلی ندارد. البته اگر این عبارت قرآنی تنها همین احتمال تفسیری را داشت، باز هم تفسیر بود و از متن ترجمه آیه باید جدا می‌شد. از این رو بهتر است در معنی رتق «بسته» ترجمه کنیم تا چنین مشکلی پیش نیاید؛ یعنی متن آیه را ترجمه نماییم و اگر یک رأی تفسیری را برگزیده‌ایم، حتماً در میان قلاب قرار دهیم تا عنصر تفسیر با ترجمه در هم نیامیزد و حداقل، احتمالات قوی و راجح تفسیری از ترجمه قابل برداشت باشد.

۱۱- آیه ۳۵ «کل نفس ذائقة الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه و الینا ترجعون» چنین ترجمه شده است: هر نفسی، چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می‌شوید.

لفظ «نفس» کلمه‌ای عربی است که معانی مختلفی دارد و در قرآن مجید نیز در معانی گوناگون به کار رفته است که برخی از آن معانی در زبان فارسی، رایج و برخی دیگر رایج نیست.

در این آیه شریفه، کلمه «نفس» به معنی شخص آدمی است، ولی در زبان فارسی کلمه نفس به این معنا رایج و متداول نیست؛ از این رو آوردن خود نفس در ترجمه فارسی در اینجا رسا نیست. لذا پیشنهاد می‌شود در ترجمه نفس در این آیه، کلمه «شخصی» به جای «نفسی» آورده شود و در مقابل آن داخل قلاب [از انسان] ذکر شود

که منظور آیه کریمه از کلمه «نفس» در اینجا معلوم شود؛ یعنی منظور، شخص انسان است.

اشکال دیگری که در ترجمه این آیه وجود دارد در ترجمه «و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه» است که مترجم محترم در ترجمه آن آورده‌اند: و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود.

در این ترجمه به طوری که مشاهده می‌شود، عبارت «از راه آزمایش» بکلی اضافی است و هیچ معادل عربی در متن آیه برای آن وجود ندارد. بدیهی است که در صورت ضرورت توضیح، عبارت توضیحی یا تفسیری باید از ترجمه متن آیه جدا، و در داخل قلاب آورده شود. البته ممکن است مترجم محترم در ترجمه کلمه «فتنه» عبارت از راه آزمایش، را آورده باشند؛ اما کلمه «فتنه» مفعول مطلق تأکیدی از غیر لفظ فعل است (۲۵) که برای تأکید معنی فعل است و ترجمه آن، از راه آزمایش، نمی‌شود.

۱۲- در ترجمه آیه ۴۴ عبارت «افلا یرون انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها أفهم الغالبون» آمده است: آیا نمی‌بینند که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟ آیا باز هم آنان پیروزند؟

اشکالی که در ترجمه این آیه وجود دارد، این است که فعل «ناتی» لازم تلقی شده و «می‌آییم»، ترجمه شده است؛ در حالی که این فعل متعدی است و کلمه «الارض» مفعول به آن است (۲۶)؛ فخر رازی نیز عبارت «ناتی الارض» را به معنی «اتیان الارض» یعنی آوردن زمین گرفته که در نظر او نیز «الارض» مفعول به است (۲۷). در تفسیر جلالین (۲۸) و همچنین تفسیر علامه شبّر (۲۹) نیز «ناتی الارض» را به معنی «نقصد الارض» گرفته‌اند که یعنی ما به زمین می‌پردازیم، بنابراین فعل «ناتی» قطعاً متعدی است و کلمه «الارض» مفعول به آن است.

بنابراین ترجمه صحیح عبارت «انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها» می‌شود: ما به

زمین می‌پردازیم و از اطراف آن فرو می‌کاهیم.

نکتهٔ دیگر این است که اگر ترجمهٔ مترجم محترم صحیح هم باشد، با توجه به موهم جسمانیتِ خدای تعالی و متشابه بودن این آیه شریفه، لاقلاً لازم بود که در داخل قلاب یا پاورقی، توضیح داده شود تا رفع تشابه گردد و توهم جسمانیت از ساحت ربوبی پیراسته شود. آقای دکتر سید عبدالوهاب طالقانی نیز این آیه را جزء آیاتی آورده‌اند که در آنها نکات و اشاراتی هست که ترجمهٔ بدون شرح و تفسیر آنها، شبهاتی ایجاد می‌کند.^{۱۳}

۱۳- در ترجمهٔ آیه ۴۷ جملهٔ «فلاتظلم نفس شیئاً» آمده است: پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند.

اشکالی که در اینجا وجود دارد این است که در ترجمهٔ این آیه تنها به نفی انواع ظلم از ساحت ربوبی توجه شده است؛ در صورتی که از این آیه استفاده می‌شود که اساساً هیچ ظلمی، اگرچه بسیار کوچک و اندک باشد، در ساحت ربوبی راه ندارد. این معنا از ادامهٔ آیه نیز بخوبی فهمیده می‌شود، زیرا در جملهٔ بعدی در ادامه آیه آمده است: «و ان كان مثقال حبة من خردل اتینابها» یعنی و اگر [عمل] هموزن دانهٔ خردلی باشد، آن را می‌آوریم.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که هیچ نوع و هیچ مقدار ظلمی در افعال و احکام و اوامر الهی نیست؛ اما همان طور که اشاره شد، در ترجمهٔ آقای فولادوند، تنها انواع ظلم نفی شده است. از این رو ترجمهٔ صحیح برای جملهٔ «فلاتظلم نفس شیئاً» چنین خواهد بود: پس هیچ کس [در] هیچ چیزی ستم نمی‌بیند.

۱۴- در آیه ۴۸ کلمهٔ «ذکر» به اندرز، ترجمه شده که ترجمهٔ دقیقی نیست و اگر صحیح هم باشد، تفسیر است. از این رو ترجمهٔ دقیقتر همان یادآوری است که ترجمهٔ مرسوم است.

۱۵- در آیه ۵۰ نیز کلمه «ذکر» به پند، ترجمه شده که اشکال پیشین در اینجا نیز تکرار شده است.

۱۶- آیه ۷۹ جمله «و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر» چنین ترجمه شده است: و کوهها را با داود و پرندگان به نیایش واداشتم.

از این ترجمه دو برداشت متفاوت می‌توان داشت: برداشت نخست اینکه کوهها و حضرت داود و پرندگان همگی تحت تسخیر الهی و به طور جبری وادار به تسبیح شده‌اند.

این برداشت قطعاً اشتباه است، زیرا داود در این آیه، مفعول به «سخرنا» نیست، بلکه مضاف الیه است. از سوی دیگر تسبیح‌گویی آدمی بدون اراده و اختیار او، اهمیت و ارزش چندانی ندارد؛ چرا که جمادات و حیوانات نیز طبق آیه شریفه به تسبیح‌گویی می‌پردازند.

برداشت دوم این است که حضرت داود و پرندگان به اراده و اختیار خویش به تسبیح الهی پرداختند و خداوند، کوهها را مسخر ساخت تا همراه با داود و پرندگان به تسبیح بپردازند. بر این اساس، داود و پرندگان به اراده و کوهها بدون اراده، با هم خداوند را تسبیح می‌کردند.

این برداشت نیز با اینکه از برداشت نخست بهتر است، باز اشتباه است، زیرا پرندگان نیز همانند انسانها اراده و اختیار مبتنی بر علم ندارند. از این رو تنها داود (ع) به عنوان انسان براساس اراده و اختیار خویش می‌توانست به تسبیح‌گویی بپردازد. بنابراین هر دو برداشت از ترجمه آقای فولادوند اشتباه است.

اما ترجمه آقای خرمشاهی از این آیه صحیح است که چنین ترجمه کرده است: و کوهها و پرندگان را تسخیر کردیم که همراه با داود تسبیح می‌گفتند،^{۱۱۳}.

دلیل صحت ترجمه آقای خرمشاهی این است که «الجبال» مفعول به فعل «سخرنا» و

کلمه «الطیر» نیز عطف به «الجبال» شده و آن هم مفعول به برای فعل «سخرنا» است^(۳۱)؛ لذا کوه‌ها و پرندگان تحت تسخیر الهی همراه با داود (ع) به تسبیح خداوند می‌پرداختند. صاحب مجمع البیان نیز در بحث اعراب خود ذیل این آیه شریفه، «الطیر» را عطف بر الجبال گرفته است و آن را مفعول به فعل «سخرنا» می‌داند، گرچه مفعول معه بودن آن را نیز محتمل دانسته^(۳۲) ولی با توجه به این مباحث، ظاهر آ این احتمال بسیار ضعیف است. ۱۷- در ترجمه آیه ۸۷ عبارت «فظن ان لن نقدر علیه» آمده است: و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم.

این ترجمه اشتباه فاحشی است که از استاد فولادوند چنین انتظار نمی‌رفت؛ چرا که اگر کسی گمان برآورد که خداوند هرگز بر او قدرتی ندارد، هیچ شناختی از خداوند ندارد و در واقع، خدایی که او می‌شناسد، خدا نیست، بلکه موجود ناتوانی بیش نیست و چنین اعتقادی قطعاً کفر و گناهی بسیار بزرگ و نابخشودنی است؛ در حالی که منظور از «ذالنون» یا صاحب حوت که در جای دیگر، قرآن توضیح می‌دهد، به اتفاق مفسران همان یونس پیامبر است و در این نظر، اختلافی نیست^(۳۳). از سوی دیگر در شأن انسان مؤمن عادی هم نیست که نسبت به قدرت خداوند تردید داشته باشد تا چه رسد به پیامبر خدا که می‌خواهد راهنمای دیگران به سوی توحید و خداشناسی باشد. بنابراین همان طور که در علم کلام به تفصیل بحث می‌شود، پیامبران خدا همگی معصوم بوده‌اند و آنها مرتکب گناهی نمی‌شوند. بنابراین نقل مفسران، معاویه در معنای این آیه دچار حیرت بود که وقتی ابن عباس به نزد او آمد از او سؤال کرد که آیا ممکن است پیامبر خدا گمان کند که خداوند بر او قدرتی ندارد. ابن عباس گفت: این [کلمه نقدر] از ریشه قدر است نه از ریشه قدرت^(۳۴).

این داستان را پیش از آلوسی، فخر رازی^(۳۵) و پیشتر از او زمخشری^(۳۶) نیز نقل کرده است. طبرسی نیز ضمن نقل آن در توضیح می‌افزاید: یعنی ان لن نصیق علیه کما فی

قوله: «و من قدر علیه رزقه». یعنی «ان لن نقدر علیه» به این معنی است که: ما هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم؛ همچنانکه در سوره طلاق آیه ۷ آمده است: و کسی که روزی او بر وی تنگ شود^(۳۸).

راغب اصفهانی، قرآن‌شناس و لغت‌دان بزرگ هم پیش از این مفسران تصریح می‌کند که: «لن نقدر علیه» ای لن تضیق علیه^(۳۹). یعنی بر او هرگز تنگ نمی‌گیریم. صاحب مجمع‌البحرین نیز همین معنا را ذکر می‌کند^(۴۰).

ابن منظور نیز ضمن نقل این معنا، از ابوالهیشم نیز نقل می‌کند که اگر کسی معتقد باشد که یونس علیه‌السلام پنداشته است خداوند هرگز بر او قدرتی ندارد، او کافر است؛ چرا که اگر کسی چنین پندارد، او مؤمن نیست؛ در صورتی که یونس علیه‌السلام پیامبر خدا بود و چنین گمانی بر او روا نبوده است^(۴۱).

البته اغلب مفسران و قاموس‌نگاران قرآنی به معانی دیگری نیز اشاره می‌کنند؛ از جمله آلوسی براساس قرائتی از امام علی علیه‌السلام از «لن نُقَدِرَ علیه» که آن حضرت «لن نُقَدِّرَ علیه» قرائت فرموده است، معنی این جمله قرآنی را چنین توضیح می‌دهد: یعنی ما هرگز برای او عقوبتی را مقدر نساخته‌ایم و حکم به عقوبت و عذاب او نمی‌کنیم یا بر او تنگ نمی‌گیریم.

به هر حال، قرآن‌شناسان بزرگ فریقین یا اساساً معنی «لن نقدر علیه» را از قدرت نمی‌گیرند و یا اگر با قول ضعیفی این معنا را نیز نقل کنند به تضعیف و رد آن می‌پردازند. تاکنون به آرای برخی قرآن‌شناسان و مفسران بزرگ همانند راغب اصفهانی، زمخشری، طبرسی، فخر رازی، طریحی، ابن منظور و آلوسی پرداختیم. به منظور تکمیل بحث به نام گروهی دیگر از مفسران بزرگ نیز در اینجا اشاره می‌شود که هیچ‌یک کلمه «نقدر» را از ریشه قدرت نمی‌دانند. شیخ طوسی در تفسیر التبیان^(۴۲) و شیخ طبرسی در مجمع‌البیان^(۴۳)، جلال‌الدین محلی در تفسیر جلالین^(۴۴)، سیدهاشم

بحرانی در تفسیر البرهان^(۴۵)، سید عبدالله شبّر در تفسیر خود^(۴۶)، محمدجواد مغنیه در تفسیر الکاشف^(۴۷)، شیخ محمد هویدی در تفسیر معین^(۴۸) و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^(۴۹)، همگان بر این باورند که کلمه «نقدر» از ریشه قدرت نیست. بنابراین مفسران بزرگ فرقه‌های اصلی کلامی اسلامی اعم از اشاعره، معتزله و شیعه در این معنا اتفاق نظر دارند و حتی روایات اهل سنت و شیعه نیز همین اتفاق را تأیید می‌کند.

۱۸- در ترجمه آیه ۹۳ عبارت «و تقطعوا امرهم بینهم» آمده است: و [لی] دینشان را میان خود پاره پاره کردند.

اشکالی که در ترجمه این جمله وجود دارد، این است که ترجمه «امر» به دین صحیح و دقیق نیست؛ زیرا ممکن است منظور از «امر» در اینجا مصداقاً دین و آیین باشد، ولی معلوم نیست که تنها دین باشد. ثانیاً اگر منظور دین هم باشد، باز تفسیر است و حداقل باید دین در میان قلاب قرار می‌گرفت.

۱۹- در آیه ۹۶ کلمه «حَدَبٍ» ترجمه به پشته شده است؛ با اینکه این ترجمه صحیح است، کلمه پشته معانی مختلف دارد که یکی از آن معانی، تل و تپه یا بلندی است؛ ولی این معنا در همه جا رایج و شایع نیست؛ بلکه در بیشتر مناطق ایران این کلمه به معنی کوله‌بار یا بار پشته‌ای است و در واقع معنی اخیر بسیار شایعتر و رایجتر از معنای اولی است؛ از این رو اگر با معادل‌هایی چون تپه، بلندی یا فراز، ترجمه می‌شد، بهتر بود.

۲۰- در ترجمه آیه ۱۰۱ کلمه «مبعدون» که اسم منعول فعل ابعاد است، آمده است: دور داشته خواهند شد. اما این ترجمه، ترجمه دقیقی برای کلمه «مبعدون» نیست، بلکه این ترجمه برای فعل مضارع مجهول یعنی کلمه «یبعدون» مناسب است.

۲۱- در آیه ۱۰۳ عبارت «کنتم توعدون» چنین ترجمه شده است: به شما وعده می‌دادند. اشکالی که در این ترجمه وجود دارد، این است که در واقع، ترجمه فعل معلوم

ماضی استمراری، صیغه جمع مذکر غایب یعنی «کانوا یوعدون» است؛ در صورتی که اساساً فعل مجهول، و صیغه جمع مذکر مخاطب است. لذا ترجمه صحیح چنین خواهد بود؛ وعده داده می‌شدید. آقای دکتر مجتبی‌وی نیز این گونه ترجمه کرده‌اند.

۲۲- در آیه ۵ و ۱۰ کلمه «الذکر» به تورات ترجمه شده است که اولاً تفسیر است و آن هم یکی از اقوال مفسران. از این رو اگر واقعاً منظور قرآن کریم از «الذکر» تورات باشد، باز هم باید کلمه تورات در میان قلاب قرار بگیرد تا تفسیر با ترجمه آمیخته نشود؛ چنانکه آقای مجتبی‌وی عمل کرده است.

خلاصه و نتیجه کلی در این نوشتار این است که اگرچه قرآن پژوهان و مترجمان اندیشمند از جمله استاد فولادوند، در مسیر ترجمه نسبتاً دقیق و کم غلط، گامهای بلندی برداشته‌اند، هنوز با ترجمه کاملاً صحیح و بی غلط فاصله زیادی دارند که شاید این آرزوی قرآن‌دوستان و قرآن‌پژوهان و مترجمان، همچنان دست نیافتنی و ناممکن بماند؛ اما آرزوی ترجمه‌ای نسبتاً صحیحتر و دقیقتر و کم غلطتر و شیواتر و روانتر، امری مقدور و ممکن و دست یافتنی است و همت و تلاش قرآن‌پژوهان و مترجمان دیگر نیز ما را در این مسیر موفقتر خواهد ساخت.

یادداشتها

- ۱- نگاه کنید به فصلنامه بینات، مؤسسه فرهنگی امام رضا (ع)، شماره ۳، ص ۶۴ تا ۷۱، رؤیای ترجمه بی غلط قرآن، بهاءالدین خرمشاهی.
- ۲- قرآن مجید، ترجمه استاد محمدمهدی فولادوند، خاتمه ترجمه، تهران، دارالقرآن‌الکریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ سوم، دی ماه ۱۳۷۶.
- ۳- بینات، شماره ۶ مقاله «درباره آخرین ترجمه‌های قرآن کریم»، دکتر سیدجلال‌الدین مجتبی‌وی، ص ۱۲۱.
- ۴- به عنوان نمونه نگاه کنید به بینات شماره ۶ ص ۱۴۲ مقاله نگاهی به ترجمه سوره حمد و بقره در ترجمه استاد فولادوند، محمدعلی سلطانی و همان، شماره ۱۱ ص ۱۱۸ مقاله نگاهی به ترجمه قرآن کریم از استاد محمدمهدی فولادوند، نوشته مسعود انصاری.
- ۵- جوامع‌الجامع، فضل بن حسن الطبرسی، ج ۱ ص ۱۵ و ۱۶، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول ۱۴۰۵. ج ۳.
- ۶- المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱ ص ۳۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)

۱۳۶۳.

۷- مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، ص ۱۹۶: تحقیق نديم مرعشلی، مكتبة المرتضوية، بی جا، بی تا.

۸- فصلنامه میراث جاویدان، شماره ۲۴ و ۲۳، پاییز و زمستان ۱۳۷۷، ص ۱۹.

۹- قرآن ناطق عبدالکریم بی آزار شیرازی، ج ۱ ص ۴۵۹، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۶.

۱۰- ترجمه المیزان، ج ۱۴ ص ۳۵۳.

۱۱- ترجمه قرآن دکتر سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، انتشارات حکمت: چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱.

۱۲- ترجمه قرآن مجید، مهدی الهی قمشه‌ای، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۶۹.

۱۳- المعجم الوسيط، ج ۲ ص ۷۳۲، مجمع اللغة العربية: افست انتشارات ناصر خسرو از چاپ قاهره، بی تا.

۱۴- مفردات، ص ۴۱۷.

۱۵- الرائد، جبران مسعود، ج ۲ ص ۱۱۷۲، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ پنجم ۱۹۸۶.

۱۶- التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، ج ۷ ص ۲۳۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۲ هـ / ق /

۱۹۶۲ م.

۱۷- ترجمه قرآن، دکتر مجتبی، ص ۳۲۲.

۱۸- جوامع الجامع، ج ۲ ص ۶۳.

۱۹- ترجمه مجتبی، همان صفحه.

۲۰- الکشاف، جارالله زمخشری، ج ۲ ص ۵۶۶، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م. و جوامع الجامع، همان

جلد ص ۶۴.

۲۱- معانی القرآن، استاد بهبودی، ص ۳۳۱، تهران، نشر خانه آفتاب، چاپ اول بهار ۱۳۶۹.

۲۲- ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۳۹۰ تا ۳۹۲، همراه با تلخیص و دخل و تصرف جزئی.

۲۳- تلخیص البیان فی مجازات القرآن، سیدرضی، ص ۱۲۳، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ

اول ۱۴۰۷ هـ / ق.

۲۴- ترجمه المیزان، همان جلد ص ۳۹۸.

۲۵- الکشاف، ج ۲ ص ۵۷۲.

۲۶- معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم، هیأت مؤلفان، ص ۴۲۵: افست توسط مؤسسه فرهنگی آفرینه و چکاد

از روی چاپ بیروت، ۱۳۷۶.

۲۷- التفسیر الکبیر ج ۲۲ ص ۱۷۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بی تا.

۲۸- تفسیر جلالین، جلال‌الدین محلی و جلال‌الدین سیوطی ص ۴۲۴، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.

۲۹- تفسیر القرآن الکریم، السید عبدالله شبر ص ۳۱۸، قم، دارالهجرة، الطبعة الثانية ۱۴۱۲ هـ / ق.

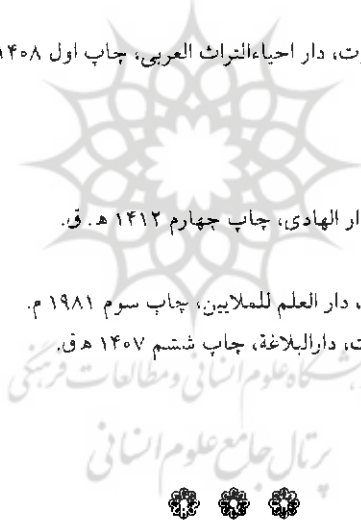
۳۰- مجله ترجمان وحی، شماره ۳: ص ۴۲.

۳۱- ترجمه قرآن مجید همراه با توضیحات و واژه‌نامه ص ۳۲۸.

۳۲- التبیان فی اعراب القرآن، ابی البقاء عبدالله بن الحسین العکبری ج ۲ ص ۲۰۹، بیروت، دارالفکر، چاپ

اول ۱۴۱۸ هـ / ۱۹۹۷ م.

- ۳۳- مجمع البیان ج ۸- ۷ ص ۹۱.
- ۳۴- التفسیر الکبیر ج ۲۲ ص ۲۱۲.
- ۳۵- روح المعانی، آلوسی ج ۹ ص ۸۴ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۷ م.
- ۳۶- التفسیر الکبیر ج ۲۲ ص ۲۱۵.
- ۳۷- الکشاف ج ۲ ص ۵۸۱.
- ۳۸- جوامع الجامع ج ۲ ص ۷۹.
- ۳۹- معجم مفردات الفاظ القرآن ص ۴۱۱.
- ۴۰- مجمع البحرين، الشیخ فخرالدین الطریحی النجفی، قطع رحلی ص ۲۷۹، تهران، کتابفروشی مصطفوی، شوال ۱۳۷۹ هـ.ق.
- ۴۱- لسان العرب ج ۱۱ ص ۵۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
- ۴۲- التبیان ج ۷ ص ۲۷۳.
- ۴۳- مجمع البیان ج ۸- ۷ ص ۹۶.
- ۴۴- تفسیر جلالین ص ۴۲۹.
- ۴۵- البرهان، ج ۳ ص ۶۸، بیروت، دار الهادی، چاپ چهارم ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۴۶- تفسیر شبر ص ۳۲۰.
- ۴۷- الکاشف، ج ۵ ص ۲۹۶، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ سوم ۱۹۸۱ م.
- ۴۸- التفسیر المعین، ص ۳۲۹، بیروت، دارالبلاغه، چاپ ششم ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۴۹- ترجمه المیزان ج ۱۴ ص ۴۴۴.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی